أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

صحبت در مقدمات واجب مطلق و مشروط در كلام محقق نائيني بود عرض شد كه مرحوم نائيني اصل را در قضاياي حقيقيه و خارجيه، بر وجود علمي موضوع در قضاياي خارجيه و وجود فرضي موضوع در قضاياي حقيقيه گذاشتند و بر اين اساس مطالب خودشان را بار كردند، كه بطلان اين مطلب و نظريه خدمت رفقا عرض شد.

 بر اساس آن مقدماتي كه ايشان ترتيب دادند صحبت به اين جا رسيد كه موضوع در قضاياي حقيقيه (نه در قضاياي خارجيه كه به عنوان فرض وجود در اين جا لحاظ شده) ممكن است كه مقيد شود به قيودِ غيراختياري، البته آن قيود يا در خود نفس وجوب دخالت دارد و ملاك براي اصل وجوب است كه تعبير به واجب مشروط مي‌شود يا اين كه خود زيد دخالت در مصلحت واجب دارد نه در مصلحت خود وجوب، خود وجوب به حالش محفوظ است، فرض كنيد مولا به عبد مي‌گويد بايد فلاني را اكرام كني، ا كرام يك مساله‌اي است كه وجوب زمانش هم مشخص است منتهي اكرام بايد به اين نحو باشد فلان غذا را شما بايد براي اين اكرام درنظر بگيريد غذا دخالت در اصل وجوب ندارد دخالت در ملاك براي اصل خود وجوب نيست، بلكه مصلحت براي واجب است .

مرحوم آقا مي‌فرمودند يك وقتي ما آقاي شاهرودي را دعوت كرده بودیم منزل (با آقاي شاهرودي ارتباط و رفت و آمد داشتند، با مرحوم آقاي سيدمحمود شاهرودي) و اتفاقا منزل ايشان هم درختي داشت من يادم نمي‌آيد چون هنوز مثل الان به تنبه نرسيده بوديم كه ايشان از نجف مراجعت كردند والده ما مي‌گفت در آن جا يك درخت سدري بود و مرحوم آقاي شاهرودي كه خواسته بودند بيايند گفته بودند آقاسيدمحمدحسين مي‌آيم به شرط اين كه يك غذاي كله جوش درست كني، مي‌گفتند: پدرت هم خيال كرد ايشان مي‌خواهد سهل بگذرد و خلاصه ما يك غذاي مفصلي درست كرده بوديم ايشان آمده بودند در ايوان نشسته بودند (شايد بعد از درس) اين درخت سدر را هم آب داده بودند و خيس كرده بودند و يك هواي خوبي و آقاي شاهرودي مي‌گفت: ببین آقاي سيدمحمدحسين همين جا، اين درخت سدر بهشت چه صفايي دارد، شما براي ما در اين جا فراهم كردي و خيلي سرخوش بودند وقتي شام آورديم گفتند: آقا محمد حسین كله جوشت كو؟ من جدی به تو گفتم شوخي نكردم، من از باب تواضع نگفتم، گفتم ما خيال كرديم شما مي‌خواهيد مثلاً سهل بگذرد و زحمت نباشد، گفتند نه من آن را بيشتر از همه دوست دارم، گفتم حالا اين را بخوريد شب دیگر، جمعه بعد، يك شب ديگر از آن که دوست دارید...

 اين كله‌جوش آقاي شاهرودي دخالت در واجب دارد نه در اصل‌الوجوب وقتي كه ميزبان مي‌آيد مهماني را دعوت مي‌کند آن غذايي كه مهمان بدش مي‌آيد نمي‌گذارد جلويش، عجب آدمي هستي ما را دعوت كردي و آن چيزي كه ما نمي‌خواهيم...، اين شرط معاشرت نيست آنچه را كه او دوست دارد لذا مي‌گوييد شما چه غذايي دوست داريد؟ می گوید هرچي بود بود، یا مي‌گويد فلان چیز را درست کن.

 در مقدمه واجب مرحوم نائيني مي‌فرمايندكه مقدمه دخالت در اصل وجوب ندارد آنچه كه موجب مصلحت ملزمه براي واجب است يك امر ديگري است، آن مثلا تحقق يك شيئي است فرض كنيد اصلاح ذات البين دخالت براي مثلا اصل وجوب دارد كه مي‌گويد دعوت كني فلاني و فلاني را با هم حالا اگر فرض كنيد فلاني بود و فلاني نبود اصلاح ذات البین محقق نمي‌شود آن مصلحت ملزمه براي وجوب اكرام، اصلاح ذات البين است و آن اصلاح ذات‌البين در صورتي است كه هر دو فرد باشند نه اين كه فقط یک فرد باشد، چون ديگر نتيجه‌اي بر آن مترتب نمي‌شود. منتهي در آن به اصطلاح نسبت به وقت ديگر آن شرط براي وجوب نيست مثلا وقت، وقتي است كه مثلاً لیله الجمعه باشد كه در ليلة‌الجمعه كه آن از تهران مي‌آيد به زيارت حضرت معصومه آن هم كه در اين جا هست اين تلاقي در آن شب قرار بگيرد. حالا اگر به جای لیله الجمعه يك شب ديگر فرض کنید شب دوشنبه آن شخص مي‌ آمد اين وجوب اكرام به حال خودش باقي بود چون الان آن مصحلت در اين شب تحقق پيدا مي‌كند.

 پس وقت در اين جا به عنوان شرط وجوب نيست شرط وجوب در اين جا عبارت است از قيدي كه آ‌ن قيد، اصلاح است آن قيد، من باب مثال ايجاد داعي براي سخا و بخشندگي براي حصول يك غرض ديگري است، حالا آن وقت، شرط واجب است آن كيفيت اكرام، شرط واجب است ولي در اصل وجوب دخالت ندارد.

 اين ها را ما بايد خوب متوجه باشيم صرف نظر از كلام مرحوم نائيني از لسان روايات بفهميم كه اين قيد يا شرط يا ظرفي را كه امام عليه‌السلام براي تحقق واجب در خارج لحاظ مي‌كند.. و اين را هم بدانيد خيلي اين مساله مهمي است در بسياري از موارد ما مي‌بينيم كه مساله به اين كيفيت است كه اصلا شرط براي چيز يك مطلب ديگر است حالا فرض كنيد شارع به يك كيفيت ديگر ذكر كرده است همين اشكال و اشتباهي را كه الان بسياري از افراد مرتكب شده‌اند و صلاه را در مسافرت هاي امروزه و متداوله تمام مي‌خوانند ناشي از اين قضيه است كه فرض كنيد يك مطلبي را شارع گفته يك قیدی یا شرطي را شارع آوده و اين ها تصورشان بر اين است كه اين شرط دخالت در اصل وجوب دارد در حالتي كه اصلا دخالتي در اصل وجوب ندارد آن دخالتش چيز ديگر است آن چيز ديگر ملاك است و اين حالا به عنوان حكمت است يا به عنوان شرط يا دخالتي در واجب هم حتي ندارد، نه به واجب مربوط است نه به وجوب.

 درآيه شريفه مي‌فرمايد … فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ اَلشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كٰانَ مَرِيضاً أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيّٰامٍ أُخَرَ …﴿البقرة، 185﴾ خب در اين جا اگر شما واقعاً بخواهيد به شرطيت اين توجه كنيد پس بايد بگوييد: اگر اين ملاك براي وجوب است، انسان در حضر هم که باشد اگر در عسر است بايد نماز را شکسته بخواند آن چه عسري است كه در سفر موجب قصر است ولكن در حضر موجب قصر نيست؟ مگر سفر و حضر فرق مي‌كند؟ چه فرق مي‌كند؟ كه يك نفر از سفر چهارفرسخ بيايد در حضر مي‌گويند بايد نماز را تمام بخواني همين مسافت را با همين كيفيت برعكس كنند مي‌گويند بايد قصر كني چه فرقي كرد؟ همان خر را سوار مي‌شود اگر خر سياه است در هر دو اگر سفيد است خر سفيد است همان خر را سوار مي‌شود يا بگوييد ماشين را سوار مي‌شود خر بگوييم كه اقلاً بگويند عسري در اين جاست ولي ماشين كه مي‌گويند امروزه نه آقاجان همان زمان سابق را مي‌گوييم همان زمان رسول اللَه صلي اللَه عليه وآله وسلم همان شتر را سوار مي‌شود از مدینه مي‌رود چهارفرسخ آن طرف‌تر به آن جا كه مي‌رسد نماز را بايد قصر بخواني حالا آنجا فرض كنيد سه ماه مانده همان شتر را سوار مي‌شود مسافت را می آید به اين جا كه مي‌رسد نخير لا یرید بکم الیسر اين جا كه رسيدي بايد نماز را تمام بخواني اين چه فرقي است؟ دیروز عرض کردم پيغمبر صلي اللَه عليه و آله وسلم بيست روز در جنگ تبوك رفتند و در آن جا بيست روز بودند، چه عسري است كه بايد نماز را قصر بخوانند؟ تمام اين مدت بيست روز را پيغمبر صلي اللَه عليه و آله وسلم نماز قصر خواندند چون نمي‌توانستند قصد اقامت کنند هیچ معلوم نیست فردا برمي‌گردند برنمي‌گردند جنگ كي شروع مي‌شود؟ اصلا مي‌شود يا در اين جاست يا جاي ديگر انتقال پيدا مي‌كند انسان وقتي براي يك جنگ در يك جا حركت مي‌كند نمي‌تواند قصد اقامت عشره‌ايام داشته باشد لذا همين‌طور پيغمبر صلي اللَه عليه و آله وسلم تا بيست روز بيش از بيست‌روز بيست و يكي دو روز نماز را قصر خواندند، چه عسري در آن جا بود كه پيغمبر صلي اللَه عليه و آله وسلم قصر خواندند؟

 اين جاست كه اين فتواهاي شكمي ‌[داده مي شود] اصلا بدون توجه به اين مساله كه وقتي مولا در مقام انشاء يك موضوعي را با قيود درنظرمي‌گيرد يك مجتهد بايد بفهمد كه اين قيد آيا قيد احترازي است يا نه يك قيد مسامحي و يك توضيح و اين هاست و كيفيت دخالت آن قيد و شرط به لحاظ دخالت در اصل وجوب يا در واجب را هم بايد تشخيص بدهد كه اين قيد و شرط دخالت در اصل وجوب دارد يا واجب.

 مرحوم نائيني مي‌فرمايد نسبت به قيود غيراختياريه خب مسلم است كه فوق دائره‌الوجوب، شارع آن را لحاظ مي‌كند و شارع نمي‌تواند در تحت دائره تكليف قيود غيراختياريه را ملاحظه بكند، مثل وقت یا استطاعت نسبت به حج يا زمان نسبت به صوم و امثال ذلك، زيرا قيد غيراختياري از نظر ماهيت و هويت طبعي خودش نمي‌تواند در اختيار مكلف باشد پس چگونه ممكن است كه شارع يك قضيه حقيقيه را كه موضوع را مفروض‌الوجود در نظر گرفته است مترتب كند به اطلاقيت به يك قيدي كه حصول آن قيد اصلا در اختيار مكلف نيست!؟ اصلا معقول است؟ معقول نيست.

 پس بنابراين به اين لحاظ( البته من خيلي سريع اين ها را مي‌گوييم بدون توضيح توضيح داده شده ديگر نيازي نيست ما خيلي رد نشويم يعني مطالبي كه مي‌گوييم مال پنج يا شش صفحه تقريرات مرحوم نائيني است نيازي به توضيح در اين جا ديگر نمي‌بينم) پس اين قيدي را كه الان شارع در اين جا آورده است و براي اين موضوع قرار داده چون قيد غيراختياري است اين برمي‌گردد به واجب مشروط و شرط براي اصل وجوب، فرض كنيد مثل زوال نسبت به ظهر يا صلاه ظهر يا وقت شهر رمضان نسبت به صوم شهر رمضان يا فرض كنيد استطاعت بالنسبه به حج كه اين ها همه‌اش شروط غيراختياريه است استطاعت در اختيار انسان نيست شخص كه نمي‌تواند برود خانه مردم را بزند تا اين كه استطاعت پيدا بكند يا حاصل مي‌شود برايش يا نمي‌شود حاصل نشد كه نشد، شد هم كه شد اين مساله به اين كيفيت در كلام مرحوم نائيني مطرح شد و عرض شد اشكالي كه بر اين مساله وارد است در مباحثي كه قبل از مطالب مرحوم نائيني مطرح شد كه آن قيد یا شرط غيراختياري (كه دخالت در اصل وجوب دارد) در جايي است كه شارع آن وجوب را از نظر داعي نفساني معلول براي تحقق شرط نداند، يعني وجوب از نظر انبعاث طلب در نفس مولا به نحوي باشد كه بدون آن شرط اصلا داعی و طلبي در نفس مولا منبعث نشود فرض كنيد مثل چي؟ مثل صلاه آيات نسبت به شرط تحققش كه وقوع حوادث از زلزال و صواعق و كسوف و خسوف وصوت مهیب و امثالهم است يا مثلا وجوب قصر به نسبت سفر خب فرض كنيد كسي صدسال به سفر نرود قصر برايش واجب نيست وجوب اتمام بالنسبه به حضر كسي در سفر باشد بر او تمام نيست مگر اين كه از حدّ معتاد خارج بشود و بعد كثيرالسفر پيدا بكند آن ملحق به حضر خواهد شد لذا در قضيه سفر و درحضر شارع انسان را مكلف به سفر يا حضر نكرده بالنسبه به خود صلاه ممكن است انسان بالنسبه به يك مصلحتي سفر برايش ضرورت پيدا كند مي‌خواهد شخصي را انقاذ كند یا براي تداوي برود جايي سفر برايش واجب است ولكن بالنسبه به خود صلاه كه شارع براي قصر در صلاه مكلف را ملزم به اتيان سفر كند شارع چنين الزامي نكرده. يا براي اتمام نفس صلاه نه براي امور ديگر شارع مكلف را ملزم به اسكان و بقاء در وطن بكند كه چنين چيزي ما نداريم چرا؟ چون قصر و اتمام صلاه دو تكليفي است كه معلول تحقق موضوع خودشان هستند موضوعشان محقق شد ، شد نشد، نشد قصر در صلاه، در سفر است بنده نمي‌خواهم سفر بروم تا آخر عمرم اين واجب و ان كنتم مریضاً او علی سفرفعده من ایام اخر مال صوم است راجع به قصر یرید اللَه بکم الیسر ولا یرید بکم العسر بنده تا آخر عمرم به اين آ‌يه قرآن نمي‌خواهم عمل كنم شارع مي‌گويد اشكال ندارد من تا آخر عمرم نمي‌خواهم سفر بروم مي‌خواهم در قم بمانم مي‌گوييد براي جنابعالی از محالات است حالا كسان ديگر بخواهند من نمي‌خواهم به اين اصلا عمل بكنم اين را دیگران هم به ما مي‌گويند از ما بهتر چند روز می گذرد جایی نمی خواهی بروی، چيزي ، هوس، جايي سفري بابا خودمان هم نخواهيم شما ما را چشم مي‌زنيد بالاخره از چشم شما هم كه شده هفته ديگر مجبورم بروم چشم مي‌زنيد نمي‌گذاريد آرام باشيم حالا يك كسي مي‌گويد بنده تا آخر عمرم صدسال است از قم بيرون نمي‌روم گفتم ديروز يكي زيارت امام رضا عليه السلام نمي‌رفت و مي‌گفت ولي حي كه نمي‌رود به ولي ميت سر بزند گفتم آن يابو آن آقا يابو مثل اين كه يك مقدار مطلب برایش مشتبه شده نمي‌خواهد نخواهد اشكال ندارد يك كسي تا آخر عمر نماز قصر نمي‌خواند نه گناه كرده هيچ كاري انجام نداده يك كسي هم نه اصلا بلند مي‌شود بنده نه براي مداوا مي‌خواهم بروم جايي نه اين كه براي رفع يك مساله معضله اصلا امروز كه روز سه‌شنبه است يا دوشنبه بنده دِنگم گرفته براي اين كه نمازم را قصر بخوانم بروم سفر، شارع مي‌گويد برو خود همين، نه براي چيز ديگري براي اين كه نماز ظهر و عصر امروزم را قصر بخوانم مي‌روم چهارفرسخي قم نماز را قصر مي‌خوانم و برمي‌گردم قم، اين درست است و هيچ اشكالي ندارد البته يك مقدار مي‌گويند كم داريد!! ولي از نظر شارع كتك و مُتكي در كار نيست. خب الان در اين جا شرط براي قصر محقق شده و من هم رفتم مسافرت اصلا مسافرت رفتم به خاطر اين ، به خاطر اين كه زورم كه به خدا نمي‌رسد اين طوري كم مي‌گذارم چهارركعت از نمازش كم مي‌گذارم گفت خدايا نذرم را بده تا سه روز برايت روزه بگيرم گفت حالا كه نمي‌دهي آن سه روز را كه نمي‌گيرم هيچ، سه روز از نوزده وبیست ویکم و بيست و سوم را هم مي‌خورم من حواسم جمع است حالا كه قضيه اين است آن بهترين روزهاي ماه رمضان را مي‌خورم كه ديگر حواست جمع باشد كه ما هرچه مي‌گوييم انجام بدهي.

 يا فرض كنيد برعكسش، آن جا عرض شد مساله وقت ما چه دليلي داريم بر اين كه خصوص وقت دخالت در اصل وجوب دارد، جناب نائيني چه كسي گفته فرض كنيد وقت صلاه ظهر وقت زوال است وجوب صلاه ظهر در وقت زوال منجز مي‌شود چه دليلي داريم بر اين كه خود اصل وجوب صلاه هم زوال وقت شرط وجوب آن است؟ نخير، شرط براي اصل وجوب مصلحت ملزمه‌اي است(دقت كنيد) كه آن مصلحت ملزمه با اتيان به صلاه ظهر براي انسان حاصل مي‌شود و بدون اتيان به صلاه ظهر حاصل نمي‌شود اين شرط براي انشاء تكليف به صلاه است بر انسان، منتهي وقت وجوب چه موقع است؟ وقت وجوب نه خود وجوب وقت آن واجب يا وجوب عبارت است از وقت زوال حالا اگر اين زوال محقق نشد وقتش هم دست آدم است محقق نشد انسان مي‌رود سفر ، سفرش را هم يك طوري تنظيم مي‌كند يا تنظيم شده نه اين كه دست خودش باشد به سمت غرب حركت مي‌كند دقيقا نقطه مقابل حركت خورشيد يعني دقيقا موازي با حركت خورشيد اين هم حركت مي‌كند شما مي‌خواهيد برويد شام يا سوريه، حالا سوريه در همان قسمت باز انحراف دارد مي‌رويد مثلا به قسمت غرب به قسمت اروپا و فرانسه و انگليس و يعني قسمت غرب را مي‌رويد ساعت ده صبح هم راه مي‌افتيد و حركت مي‌كنيد مثلا مي‌رويد در آن جا تمام مسيري را كه شما داريد طي مي‌كنيد دوساعت قبل از ظهر است ( البته در صورتي كه سرعت[شما مساوي سرعت زمين]باشد البته سرعت زمين بيشتر از طياره و اين هاست) خب يك كسي مي‌گويد ما بلند مي‌شويم اين را ادامه مي‌دهيم هنوز که وقت زوال نیامده، بيست‌وچهارساعت همين طوري در دوساعت قبل از ظهر دور زمين مي‌چرخيم.

تلميذ:سرعت هواپیما بیشتر است برای من اتفاق افتاد وبعد از ظهر راه افتادم قبل از ظهر رسیدم به مقصد ودوباره نماز خواندم.

خيلي خوب كار خوبي كرديد اگر نمي‌خوانديد هم خدا با شما كاري نداشت چون يك بار در بيست‌وچهارساعت نماز ظهر واجب است حالا احتياطش خوب است اگر هم احتياط مي‌كنيد احتياط ما را هم بكنيد درست است با اين كيفيت اين چيزتر، حالا شايد آن قبل بوده نظر من قبل است اگر يك چنين سرعتي را شما در نظر بگيريد.

 آن وقت ايشان در اين جا يك اشكالي مي‌كنند مرحوم نائيني براي اين كه اين مساله اتفاق نيفتد يك كسي بگويد چنین محذوري ممکن است در اين جا داشته باشد خب در اين جا شخص نبايد نماز بخواند ايشان مي‌گويند در اين جا تفویت واقع موجب مي‌شود كه انسان نماز بخواند شما خيلي سريع مي‌توانيد جواب بدهيد وقتي كه شيء دخالت در اصل وجوب دارد پس ديگر ما واقعي در اين جا نداريم چه واقعي داريم؟ وقتي كه زلزله‌اي نيايد نماز آياتي نداريم تفويت واقعي نشده پس اين كه شما به خاطر دفع اين اشكال مي‌فرمائيد مساله تفويت واقع مي‌آيد و باعث مي‌شود كه شما در اين جا نماز را بخوانيد وقتي كه شما خود آن شرط را به عنوان شرط براي اصل وجوب گرفتيد پس ديگر واقعي وجود ندارد و وقتي واقع وجود نداشت تفويت معنا نخواهد داشت .

 حالا اين به اصطلاح مقدمه براي ادامه ببينيد چطور تغيير مباني اصلا به طور كلي تكليف را يك دفعه از اباحه به وجوب و ريشه برمي‌گرداند چقدر اين اختلاف در مباني در خود اصول زاويه پيدا مي‌كند با سرّ مطلب.

اللَهم صلی علی محمد و آل محمد